

ارجاع ندادن برخی از پژوهشگران به آثار معاصران خویش، از آسیب‌های جدی در عرصه پژوهش به شمار می‌رود. این کسان به دلایلی از نام بردن نوشته‌های محققان هم‌روزگار خود می‌پرهیزند. عمده دلایل عدم ارجاع به معاصران عبارت‌اند از: ۱. بی‌خبری، ۲. بی‌اعتمادی، ۳. رقابت، ۴. نفرت، ۵. ملاحظات دوستانه، و ۶. خودبزرگ‌بینی. این کار با هر انگیزه‌ای که صورت بگیرد، افزون بر آنکه از نظر اخلاقی خطا است، در درازمدت به فقر علمی می‌انجامد و موجب داوری منفی دیگران می‌شود و پیامدهایی دارد که به سود هیچ کس، حتی کسانی که دست به این کار زده‌اند، نیست. برخی از پیامدهای چنین رفتاری عبارت‌اند از: ۱. آغاز از صفر، ۲. کلی‌گویی، ۳. عدم ارجاع متقابل، ۴. فقر عمومی در زمینه منابع، ۵. داوری منفی جوامع علمی دیگر، و ۶. بدنام شدن کسانی که این شیوه را دنبال می‌کنند. به همین سبب لازم است که محققان در عرصه پژوهش، ملاحظات شخصی خود را کنار گذاشته، به معاصرانی که آثاری جدی تولید کرده‌اند، ارجاع دهند. این کار چه با معیارهای منفعت‌طلبانه بررسی شود و چه با معیارهای اخلاقی، به سود محققان و جامعه علمی است.

■ واژگان کلیدی:

اخلاق پژوهش، اخلاق نگارش، تولید علم، حجاب معاصرت، دانش‌گستری.

مسئله ارجاع به معاصران در اخلاق پژوهش

سیدحسن اسلامی

دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب

eslami@urd.ac.ir

۱. درآمد

گاه پس از خواندن نوشته‌ای در می‌یابیم که در این زمینه پیش‌تر آثار دیگری را خوانده یا دیده‌ایم، با این حال نویسنده متن فعلی به آنها اشارتی نکرده و گویی از وجود آنها بی‌خبر بوده است. در اینجا است که در باب این مسئله به گمانه‌زنی می‌پردازیم و در پی فهم این نکته بر می‌آییم که چرا نویسنده به نوشته‌های دیگری که می‌توانستند در پیش‌برد بحث او کمک کنند، نگاهی نکرده یا در اثر خود نشانی از آنها نداده است. چنین وضعی را می‌توان به نوشتن در جزایر پراکنده تشبیه کرد؛ جزایری که تنها ساکن و باشند آن خود نویسنده است. لذا وی نیازی نمی‌بیند که از نوشته‌های دیگر نویسندگان باخبر شود و از یافته‌هایشان در کار خود بهره گیرد. همچنین مخاطبانی وجود ندارند تا از اثر او بهره ببرند و بر دانسته‌های خود بیفزایند. چنین نویسنده‌ای مانند حی بن یقظان، قهرمان رمان فلسفی ابن طفیل، فیلسوف اندلسی، است که باید در جزیره‌ای تنها و دور از همگان حقایق هستی را خود از آغاز بیاموزد و فراگیرد (ابن طفیل، ۱۳۶۰). یا می‌توان او را شبیه رابینسون کروزوئه، قهرمان کشتی شکسته رمان دانیل دوفو دانست که ناگزیر است تا دوباره تمدنی را در جزیره‌ای دورافتاده بنا نهد (سیدحسینی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۴۱۶).

۲۲

این وضع برخی از پژوهشگران، نویسندگان و مترجمان معاصر ما است که کار خود را چنان می‌آغازند گویی پیش از آنان کسی به موضوع بحث‌شان نیاندیشیده و مطلبی ننوشته است. از این رو کار را معمولاً از صفر می‌آغازند و خواننده‌ای که از پیشینه آن خبر نداشته باشد، می‌پندارد اثری را که می‌خواند در نوع خود منحصر به فرد است. برای مثال، هنگامی که کتاب آدیسه، حماسه بزرگ یونانی، را با ترجمه فاخر آقای کزازی می‌خوانیم و «دیباچه ترجمان» ایشان را بر این کتاب مرور می‌کنیم، می‌بینیم که اشاره‌ای به پیشینه ترجمه این کتاب نشده است و گزارشی از ترجمه‌های احتمالی آن به زبان فارسی نیامده است (هومر، ۱۳۷۹)، گویی این پهلوان‌نامه برای نخستین بار جامه پارسی به تن می‌کند. اما برای خواننده‌ای که پیش‌تر ترجمه دیگری از این کتاب را دیده است که به قلم مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۳۳۷ منتشر شده و همچنان در بازار موجود است (هومر، ۱۳۷۳ الف)، این پرسش پیش می‌آید که آیا استاد از این ترجمه بی‌خبر بود، یا آن را شایسته حتی اشارتی نمی‌دید. شهرت اثر، مترجم، ناشر و ده چاپ از این ترجمه طی این مدت به گونه‌ای است که نمی‌توان به سادگی از کنارش گذشت و آن را ندید یا نادیده انگاشت. همین نکته هنگام مراجعه به کتاب ایلید دیده می‌شود و مترجم این اثر در مقدمه خود در باب بی‌پیشینگی کار خود می‌نویسد: «با همه ارزش و ارج فرهنگی و ادبی ایلید، راست این است که هنوز برگردانی سخته و ستوار که سزاوار نامه‌ای به سترگی و سرآمدگی این شاهکار باستانی و پهلوانی باشد، در زبان پارسی به دست داده نشده است» (هومر، ۱۳۷۷: ۱). ولی خواننده‌ای که به حماسه‌های جهانی علاقه‌مند و با ادبیات فارسی آشنا باشد، خلاف سخن فوق را در می‌یابد. در واقع ترجمه این کتاب در سال ۱۳۳۷، یعنی حدود پنجاه سال قبل به بازار

راه یافت و تا امروز که یازدهمین چاپ آن را برابر خود دارم، در بازار به‌سادگی می‌توان آن را به دست آورد. این کتاب نیز اقبال خوبی در بازار داشته است و هم ناشر آن شناخته است و هم در تیراژهای بالا منتشر گشته است (هومر، ۱۳۷۳ ب).

اشاره به این دو مثال، به دلایلی صورت گرفته است، از جمله آنکه هر دو نویسنده نامورند، هر دو اثر معروف و جهانی است، هر دو به یک حوزه تعلق دارند و دقت نظر آقای کزازی پذیرفتنی و سرانجام احتمال بی‌اطلاعی از ترجمه قبلی به دلیل گذر زمان و شهرت مترجم و ناشر، بسیار اندک است. این مسئله، به حوزه ترجمه اختصاص ندارد و در حوزه‌های دیگر پژوهش نیز آشکارا دیده می‌شود. برای نمونه، آقای ضیاء موحد کتابی در باب مقاله‌نویسی عرضه می‌دارد و در آن هیچ اشاره‌ای به آثار دیگری که در این زمینه منتشر شده است نمی‌کند (موحد، ۱۳۸۷). حال آنکه پیش‌تر در این زمینه آثار آکادمیک و قابل‌اعتنایی، از جمله آیین نگارش مقاله علمی - پژوهشی منتشر شده است (فتوحی، ۱۳۸۵). اشاره نکردن به آثار قبلی در این کتاب، موجب شده است تا آقای یزدان منصوریان در نقدی که بر آن منتشر کرده است، بر این مسئله خرده بگیرد و آن را نقصی در کتاب بشمارد (منصوریان، ۱۳۸۸: ۲۷).

این بی‌توجهی به آثار معاصران، آسیبی است که به گونه‌های مختلفی به فرهنگ علمی و اخلاقی پژوهش ضربه می‌زند و سنت پژوهش را از پیش‌رفتن باز می‌دارد و فرایند تولید علم را کند می‌سازد.

در سنت اسلامی از گذشته این نکته مسلم به شمار می‌رفت که پژوهش و نگارش به معنای ورود به سنتی دیرپای است و کسی که قلم به دست می‌گیرد، خواه ناخواه، در دل سنتی قرار می‌گیرد که پیش از حیات او آغاز شده و پس از مرگش نیز به زندگی خود ادامه می‌دهد. در نتیجه نویسندگان همواره چشمی به گذشته و نگاهی به آینده دارد و در این میان حافظ، ناقل، و گسترش‌دهنده این سنت است؛ آن را از گذشتگان می‌گیرد، بر آن چیزی می‌افزاید، برای معاصران باز می‌گوید و به آیندگان منتقل می‌کند. این نگاه اجتماعی به علم، جدای از ارزش اخلاقی آن، عملاً راه را بر هرگونه تکروی می‌بست و نوشتن را اقدامی در جهت ترویج سنت علمی می‌دانست. به تعبیر امروزی، عالمان و مصنفان به هویت جمعی علم باور داشتند، هر چند آن را به صورت تازه و امروزی خود صورت‌بندی نمی‌کردند.

این نگرش اجتماعی و جمعی به علم و کتابت، موجب می‌شد تا هر کس دست به قلم می‌برد، کارش موجه باشد و بتواند، به لحاظ علمی و اخلاقی، از کار خود دفاع کند. نوشتن برای کسانی که به ارزش کتابت و علم واقف بودند و آن را تکلیفی دینی می‌دانستند، امری تفننی نبود تا هر کس هر زمان و به هر دلیل خواست دست به قلم ببرد و چیزی برای خودش یا دیگری بنویسد. نوشتن به معنای آن بود که نویسندگان به این نتیجه رسیده است که حرفی برای گفتن و اثری برای نوشتن دارد که پیش‌تر گفته یا نوشته نشده است و یا خوب گفته و نوشته نشده است. از این رو، از نظر شرعی، علمی و اخلاقی احساس می‌کند که باید کتاب یا رساله خود را بنویسد

و آن را بر معاصران عرضه کند و برای آیندگان به میراث گذارد. در نتیجه نگارش محدود و مهم بود و آنچه که نوشته می‌شد، مفروض آن بود که ارزشی دارد. به همین سبب بیهقی بر آن بود که هر اثری حاوی نکته‌ای تازه است و به یک بار خواندن می‌آرزد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۱).

برخی از عالمان می‌کوشیدند تا این ضرورت‌ها را معین کنند و بگویند که در چه شرایطی محقق مجاز به نوشتن است. ابن حزم اندلسی (۱۹۸۳، ج ۴: ۱۰۳)؛ ابن خلدون (۱۳۶۶، ج ۲: ۱۱۲۲)^۱ و حاجی خلیفه (۱۴۱۰ ق، ج ۱: ۳۵) از هفت دلیل که توجیه‌گر نگارش اثری تازه است، نام می‌برند و بدین ترتیب، بر هویت جمعی علم تأکید می‌کنند.

مختصر آنکه نوشتن ورود به سنتی است دیرپا و هر نویسنده‌ای باید جایگاه اثر خود را نسبت به آثار موجود در زمینه‌ای که نوشته است، روشن کند، تا خوانندگان بتوانند آن را با دیگر آثار موجود بسنجند. نویسندگان، غالباً این تداوم سنت را از طریق ارجاع دادن به آثار موجود و استناد به آنها حفظ می‌کنند. زیرا واقعیت آن است که پژوهش در خلأ آغاز نمی‌گردد. هر پژوهشی ریشه در کارهای انجام شده دارد و نویسنده خواه ناخواه از یافته‌های دیگران و پیشینیان برخوردار شده است. اندکی صداقت و مطالعه آثار دیگران این نکته را روشن می‌کند و به گفته استور: «هر نویسنده‌ای که با اندیشه‌ها سر و کار داشته است، این تجربه بسیار ناگوار را از سر گذرانده است که آنچه را اندیشه اصیل خود می‌شمرده در نوشته‌های نویسنده دیگری بوده است که آن را پس از خواندن فراموش کرده است» (استور، ۱۳۷۵: ۱۶۳). حتی فروید از اینکه می‌دید آنچه را کشف کرده است، دیگران پیش از او گفته‌اند شگفت زده: «اعتراف کرد که من اکتشافات خود را بیشتر به محدودیت مطالعات خویش مدیونم» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۶۹۱).

بدین ترتیب، ارجاع دادن افزون بر کارکردهای گوناگون خود، در واقع نوعی تبیین رابطه بین اثر فعلی و آثار قبلی است. غالب نویسندگان از ارجاع دادن به دیگران، در صورتی که فاصله‌ای عمدتاً زمانی آنان را از هم جدا کند، دریغ ندارند. اما مشکل هنگامی آغاز می‌شود که مینویسنده از وجود آثار مشابه اثر خود باخبر می‌شوم، لیکن زنده و معاصر بودن نویسنده، مانع از آن می‌شود که به اثر او استناد کنم، یا از آن نامی ببرم. این نوع رایجی از بی‌توجهی به دیگر نویسندگان و ندیده گرفتن سنت و منطق تحقیق و زیر پانهادن تلاش‌های دیگران و ناسپاسی نسبت به آنان است که گویی در حال تبدیل شدن به سنت است؛ سنت ندیدن معاصران و گسترده شدن حجاب معاصرت.

۲. دلایل عدم ارجاع به معاصران

از آنجا که پژوهشگران در سنتی دیرینه ریشه دارند، ملزم‌اند که با حفظ تعامل خود با

۱ برای توضیح بیشتر در این باب، نک: نظر ابن خلدون در باب تألیف، در مروری بر اطلاعات و اطلاع‌رسانی عباس حری، تهران: نشر کتابخانه، ۱۳۷۲: ۱۷۵-۱۵۷ و حدیث آرزومندی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت، مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۹: ۸-۷.

دیگر معماران این سنت، به پیش‌برد و ارتقای آن کمک کنند. از این منظر تفاوتی میان این «دیگران» نیست، چه معاصر باشند و چه متقدم. با این همه شاهد کسانی هستیم که اصل کلی سنت تحقیق و لزوم ارجاع را قبول دارند، ولی اثری از ارجاع و استناد به آثار معاصران در کارشان دیده نمی‌شود. علل متعددی را برای این کار می‌توان بر شمرد که برخی مستند به شواهد بیرونی و برخی حدسی و احتمالی است. بی‌آنکه در پی به دست دادن همه این علل باشیم، می‌توان ارجاع ندادن به معاصران را به دلایل زیر دانست:

۱. بی‌خبری
۲. بی‌اعتمادی
۳. رقابت
۴. نفرت
۵. ملاحظات دوستانه
۶. خودبزرگ‌بینی
- ۲.۱. بی‌خبری

شاید رایج‌ترین دلیل آن باشد که نویسنده و محقق از آثار پیشینیان در حوزه کاری خود باخبر است، لیکن به دلیل ضعف اطلاع‌رسانی از وجود آثار معاصران خود بی‌خبر می‌ماند. این دلیل می‌تواند در مواردی اندک توجیه‌گر کار محققان باشد. اما کارآیی محدودی دارد. امروزه برای محققان امکاناتی فراهم شده است که در اختیار پیشینیان نبود، مانند نشریات ادواری و کتاب‌شناسی‌هایی که به صورت چاپی یا الکترونیکی، در دسترس همگان است. افزون بر آن، معمولاً در حوزه‌های تخصصی، که این نوشته نیز بدان ناظر است، آثار مکتوب و نویسندگان آن محدوداند و هر کسی پس از اندکی مطالعه و کاوش تقریباً با بخش عمده آثار معاصر آشنا می‌گردد. سرانجام آنکه این بی‌خبری، را می‌توان با مطالعه مستمر در حوزه مربوط بر طرف ساخت و هر پژوهشگری ناگزیر است برای آنکه تحقیق او زنده باشد، با روند آن در کشورش آشنا باشد و بهانه‌هایی مانند بی‌خبری بر اثر نداشتن فرصت توجیه‌کننده چنین وضعی نیست. کسی که خود را متعلق به سنتی می‌داند، باید قواعد آن را رعایت کند و مهم‌ترین قاعده سنت تحقیق، به‌ویژه امروزه، آگاهی از تازه‌های حوزه مربوط است. مرحوم آیت الله مغنیه، پژوهشگر و عالم دینی لبنانی، در مقدمه کتابش می‌گوید که به او اعتراض می‌شود که چرا این قدر مطالعه می‌کند و می‌نویسد، به حدی که گویی خود را دارد هلاک می‌کند. سپس خود پاسخ می‌دهد:

اگر این کار را رها کنم، کاروان را از دست می‌دهم و کسی که کاروان را از دست دهد، هلاک‌شدنی است [...] هر کس ادعای دانش کند و پیوند خود را بعد از تحصیل با کتاب بگسلد، در ادعای خویش دروغ گفته است. [...] هر روز که بگذرد و در آن چیزی نخوانم و ننویسم، در آن دچار عذاب وجدان هستم (مغنیه، ۲۰۰۰: ۸).

۲.۲. بی‌اعتمادی

گاه ممکن است محققى که کار خود را جدی گرفته است، از دیگر آثار موجود در حوزه خویش به خوبی باخبر باشد، اما از ارجاع دادن به آنها خودداری کند، زیرا آنها را فاقد ارزش بدانند. این تصور می‌تواند دلیل گفته یا ناگفته بسیاری کسان باشد، به خصوص آنکه امروزه هر کسی می‌تواند با هزینه شخصی متوسطی کتابی را چاپ کند و خود را یک‌شبه در دل این سنت دیرینه بیفکند و انتظار آن را نیز داشته باشد که معاصرانش او را جدی بگیرند. ضرورت‌های شغلی، نیاز به ایجاد سرمایه فرهنگی، تحقق فردیت، شهرت و یا کسب درآمد و مانند آنها، به این موج دامن زده است^۱ و برخی از محققان را به نوعی احتیاط نسبت به آثار معاصر کشانده است. اینان، دانسته یا ندانسته، شعار «الباطل یموت بترک ذکره؛ باطل با نام نبردنش، می‌میرد» سر می‌دهند و بر آن هستند که در این آشفته بازار، بهترین راه مواجهه با چنین آثاری مسکوت گذاردن آنها است.

این دلیل کارآیی چندانی ندارد و اگر هم در موارد بسیار محدودی آن را روا بدانیم، در مجموع به زیان سنت تحقیق تمام می‌شود. وظیفه محقق پاس‌داشت سنتی است که بدان وابسته است، این پاس‌داشتن گاه از راه گسترش یافته‌های آن و گاه از طریق دفاع در برابر تاراج آن صورت می‌گیرد. اثری که منتشر می‌شود، دیگر امری شخصی و خصوصی نیست، بلکه مخاطبانی دارد. اگر ما در مقام محقق حرفه‌ای به ضعف و کاستی اثری واقف باشیم و به همین سبب بدان ارجاع ندهیم، هیچ دلیلی ندارد که تصور کنیم خواننده جوان معاصر ما یا آیندگان نیز از این حقیقت مطلع باشند و دوغ را از دوشاب تشخیص دهند. در نتیجه اگر محققى اثری را فاقد ارزش دانست، به جای سکوت چه بسا درست‌تر آن باشد که از آن نام ببرد و خطا و کاستی آن را بر ملا سازد.

۲.۳. رقابت

رقابت میان معاصران نیز می‌تواند مانعی در راه ارجاع دادن به یک‌دیگر و معرفی کارشان باشد. از این منظر، گویی محقق تصور می‌کند اگر به نویسنده معاصر و هم‌سال خود ارجاع داد، مانند آن می‌ماند که کالای حریف خود را تبلیغ و نان خود را آجر کرده و از اعتبار کار خود کاسته است. اگر کسی با این پندار از اشاره به آثار معاصر خود خودداری کند، باید بر او دریغ خورد که نه معنای تحقیق را به مثابه سنتی اجتماعی دریافته است و نه مفهوم لطف پایدار خداوند را شناخته است. بدین ترتیب، حسابگری‌های حقیرانه‌ای از این دست، اگر وجود داشته باشد، باید به‌جد کنار نهاده شود و عرصه تحقیق بدان آلوده نگردد.

۲.۴. نفرت

دشمنی و نفرت شخصی، سیاسی، حزبی، و مانند آن می‌تواند مانع ارجاع دادن به حریفان

۱ در باره این پدیده، نک: اراده معطوف به صاحب اثر شدن: گفت‌وگوی زهره روحی با ناصر فکوهی، جهان کتاب، شماره ۲۶۴-۲۶۳، فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۰.

معاصر گردد. هنگامی که به نویسنده‌ای که برای مثال در پنج قرن پیش می‌زیسته است، ارجاع می‌دهیم و به او استناد می‌کنیم، هیچ یک از این ملاحظات وجود ندارد. اختلافات مذهبی و حتی الحاد حریف نیز مانع کارمان نمی‌شود. ولی هنگامی که به زمان معاصر نزدیک می‌شویم، این ملاحظات جا را بر دیگر مسائل و لوازم تحقیق تنگ می‌کنند و محقق را از مسیر درست پژوهش دور می‌سازند. راه دادن مسائلی شخصی از این دست، به نوبه خود حریفان را به عمل متقابل بر می‌انگیزد و نتیجه آن در درازمدت نوعی گسستگی علمی است که امروزه شاهد آن در برخی از پژوهش‌ها هستیم.

فضیلت علم برتر از این گونه مصلحت‌سنجی‌ها است. شریف رضی، با همه اعتقادات استوار شیعی خود، از سرودن شعری در رثای دانشمند معاصر خود که صابئی بود کوتاهی نکرد. پس از مرگ ابو اسحاق ابراهیم بن هلال حرّانی صابی، دبیر و رئیس دیوان رسائل، سید رضی با قصیده دالیه مشهور خود با این مطلع او را ستود:

دیدی چه کسی را بر چوب‌ها می‌بردند؟ دیدی شمع انجمن چه سان خاموش گشت؟^۱
بر او خرده گرفتند چرا وی، که از خاندان رسول است، در سوگ مردی صابئی شعر می‌سراید. پاسخ شریف رضی آن بود که: «سوگ‌سرود من درباره فضل او است» (ابن خلکان، [بی تا]، ج ۱: ۵۴-۵۳)

نمی‌توان از پژوهشگران و نویسندگان خواست که با کسی دشمنی نداشته باشند، اما می‌توان انتظار داشت که آن را در عرصه تحقیق و نگارش دخالت ندهند و همواره این دستور اخلاقی قرآن را پیش چشم خود داشته باشند:

بَا أَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا
اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، حق گفتن را بر پای‌خیزید و به عدل گواهی دهید. دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت بورزید
که به تقوا نزدیک‌تر است (سوره مائده، آیه ۸، ترجمه آیتی، ۱۳۷۴: ۱۰۹).

عدالت اقتضا می‌کند اگر کسی پیش از ما اثری منتشر کرد، در صورت لزوم به آن ارجاع دهیم و دشمنی با شخص او مانع رعایت این اصل جهانی نگردد.

۲.۵. ملاحظات دوستانه

گاه در مقام محقق به آثار معاصران خود ارجاع نمی‌دهیم، تنها به این دلیل که در صورت ارجاع دادن ناگزیر می‌شویم که نظر خود را، که معمولاً انتقادی است، درباره آن نیز منعکس کنیم. اما بنا به ملاحظاتی مایل به این کار نیستیم. برای مثال ممکن است استاد یا همکار ما کتابی منتشر کرده باشد و ما درباره نثر، استنادات، تحلیل و یا ساختار آن انتقاداتی داشته باشیم. حال اگر به آن اثر استناد کنیم و در عین حال اشکالات خود را نیز منعکس کنیم، نویسنده را رنجانده‌ایم و اگر سکوت کنیم، احساس عذاب وجدان می‌کنیم. در چنین حالی گاه

۱ اَرَأَيْتَ مَنْ حَمَلُوا عَلَى الْأَعْوَادِ | أَرَأَيْتَ كَيْفَ خَبَا ضِيَاءُ النَّادِي؟

برخی نویسندگان از خیر این کار گذشته و اساساً از اشاره به آن اثر هم خودداری می‌کنند و خود را از این دوراوه دشوار تصمیم‌گیری بیرون می‌کشند.

ولی این کار با هر تحلیلی که صورت بگیرد، در درازمدت خیانت به سنت علم، جفای در حق دوستی و صداقت، و آسیب به شخص پژوهشگر است. رشد و بالندگی سنت تحقیق در گرو آن است که فارغ از این قبیل ملاحظات، همواره مسیر تحقیق از موانع پاک گردد و کاستی‌های تحقیقات موجود بر طرف گردد. همچنین مقتضای حق دوستی آن است که اگر دوست پژوهشگر ما نوشته‌ای سرشار از خطا منتشر ساخت، پیش از آنکه دشمن وی بی‌محابا بر او بتازد و بر اثرش ابقا نکند، دوستانه و با رعایت حقوق دوستی خودمان آن خطاها را اصلاح کنیم، نه آنکه ملاحظات دوستانه را بر حقیقت مقدم بداریم (اسلامی، ۱۳۸۳). به یاد داشته باشیم که صدیقک من صدقک، لا من صدقک؛ دوست آن است که راست را به ما بگوید نه گفته‌های خلاف واقع ما را تصدیق کند و بدین ترتیب بفریبد. به گفته سعدی:

از صحبت دوستی برنجم کاخلاق بدم حسن نماید

عبیم هنر و کمال ببند خارم گل و یاسمن نماید (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۳۱)
افزون بر آن، چنین ملاحظاتی در بلندمدت به خود ما در مقام محقق زیان می‌زند، زیرا کسی که از این ملاحظات باخبر است، ما را از نظر اخلاقی می‌نکوهد و آن کس که اطلاعی ندارد، در دانش و توان علمی ما تردید جدی می‌کند.

۲.۶. خودبزرگ‌بینی

چه بسا رایج‌ترین و در عین حال پنهان‌ترین دلیل عدم ارجاع به معاصران، غرور و تکبر برخی از محققان باشد. از این منظر، اشاره به آثار معاصران و از آن بدتر، ارجاع دادن و استناد کردن به آثارشان، نشانه خفت و خواری است. در نتیجه این کسان می‌کوشند تا «کهن جامه خویش» را ببیرایند و از دريوزی آثار دیگران و بر خوان این و آن نشستن خودداری کنند. این مسئله هنگامی جدی‌تر می‌شود که قرار باشد به نویسنده‌ای استناد کنیم، که سن، کثرت آثار، شهرت و موقعیت یا منزلت اجتماعی‌اش به نحوی از ما کمتر باشد. اینجا است که برخی به تصریح و برخی به اشاره از سنت عدم ارجاع به جوانان و تازه‌کاران پیروی می‌کنند و مشخصاً منابعی را برای استناد و ارجاع انتخاب می‌کنند که سن نویسندگان آنها حداقل یک یا دو دهه از آنان بیشتر باشد.

همچنان می‌توان دلایل متعدد دیگری را برای عدم ارجاع به معاصران خود یافت و در این نوشته گنجانند، لیکن همه این دلایل به دو دلیل اصلی باز می‌گردد: نخست فقر علمی نسبت به یافته‌ها و تحقیقات جدید، و دوم ضعف اخلاقی در عرصه تحقیق و اسیر خود بودن تا حدی که به حوزه تحقیق زیان می‌زند. عدم ارجاع دادن به معاصران به دلایل فوق، با هر تحلیلی که صورت گرفته باشد، زیانش بیش از سودش است و دامان خود محقق را نیز خواهد گرفت.

۳. پیامدهای عدم ارجاع به معاصران

برخی از لوازم و نتایج این شیوه را می‌توان به‌آسانی به شرح زیر شمرد:

۱. آغاز از صفر

۲. کلی‌گویی

۳. عدم ارجاع متقابل

۴. فقر عمومی در زمینه منابع

۵. داوری بیرونی

۶. آشکار شدن مسئله

۳.۱. آغاز از صفر

زمانی که خود را به هر دلیلی از بهره‌گیری از یافته‌های معاصران خویش محروم و به دانش گذشتگان بسنده کردیم، از جهاتی کار را بر خود سخت دشوار کرده‌ایم. زیرا، دو راه بیشتر در برابر خود نداریم: نخست شرح و تفسیر آثار گذشتگان، دوم ورود به عرصه‌های تازه. در صورت انتخاب راه نخست باید به همان گفته‌ها و یافته‌های کهن قانع شویم و شارح و مفسر سخنان آنان گردیم و عملاً به این نتیجه برسیم که دیگر «مضمون نمانده است». نتیجه چنین انتخابی آن است که خود را از رحمت الهی که می‌توانست نصیب ما گردد، دور ساخته‌ایم و برای پرهیز از ریزه‌خوار خوان معاصران شدن، سفره جمع کن گذشتگان شده‌ایم.

انتخاب دوم آن است که پا به عرصه‌های تازه بگذاریم و بکوشیم تا به قافله همیشه در حرکت علم مددی برسائیم. این انتخاب از راه قبلی بهتر است، اما برای کسی که برای معاصرانش اعتباری قائل نیست، کار را سخت می‌کند. چون که با توجه به گستردگی مسائل تازه و نیاز به تحقیق در مبانی و مسائل و لوازم آنها و با توجه به آنکه گذشتگان در این قبیل مسائل میراثی بر جای نگذاشته‌اند، وی باید از میان سه گزینه تنها یکی را برگزیند: نخست آنکه بکوشد تا همه جوانب مسائل حوزه خود را بکاود و به فرجام برساند. دیگر آنکه برخی از مسائل و مقدمات آنها را نادیده بگیرد. سوم آنکه ناخواسته از برخی مسائل غفلت کند و در واقع این گزینه به او تحمیل شود. گزینه نخست ناشدنی است و او باید همه عمر خود را صرف مقدمات کند و تا بخواهد به نتیجه برسد، عمرش به سر رسیده است. نتیجه گزینه دوم نیز بی‌اعتباری کار علمی او خواهد بود و راه سوم نیز به همان نتیجه دوم می‌رسد. در حقیقت چنین محققى تنها یک راه معقول در پیش دارد و آن هم آغاز کردن از صفر است، که از بنیاد نامعقول است.

۳.۲. کلی‌گویی

معمولاً سرنوشت چنین کسانی آن است که در بیشتر مسائل تنها در حد پرداختن به کلیات بمانند و توان علمی و فرصت زمانی ژرف‌اندیشی در ابعاد یک مسئله را نیابند. پس از مدتی آنان متخصص طرح کلیات و بحث در لایه‌های رویین هر مسئله‌ای می‌شوند، زیرا حاضر نیستند از مصالح فراهم آمده به دست معاصران خود بهره‌مند شوند. با این کار نه تنها آنان کمکی به پیشرفت علم

نمی‌کنند، به هدف خود نیز، که شناخته شدن در مقام محققانی تمام عیار بود، نمی‌رسند. بدین ترتیب سنت تحقیق آنان را طرد می‌کند و خلاف آنچه را که آرزویش داشتند، به آنان می‌دهد.

۳.۳. عدم ارجاع متقابل

چه بسا با همان معیار و تحلیل که برخی از محققان از ارجاع به معاصران خویش پرهیز می‌کنند، دیگران از ارجاع به آنها خودداری خواهند کرد. بدین ترتیب، دور معیوب عدم ارجاع به معاصران به صورت متضاد و متزایدی پیش می‌رود و بی‌توجهی به کارهای جاری گسترده‌تر خواهد شد.

۳.۴. فقر عمومی در زمینه منابع

اگر قرار باشد که همه از منطق عدم ارجاع به معاصران خود پیروی کنند و یافته‌های آنان را ندیده بگیرند و خود از صفر آغاز کنند، می‌توان به روشنی انتظار داشت که در حد کلیات ده‌ها کتاب و مقاله موجود باشد، اما همه به نحوی در عرض یکدیگر به شمار روند. حال آنکه اگر کسی بخواهد درباره همین مسئله که ده‌ها کتاب و مقاله درباره‌اش موجود است، کمی بیشتر و عمیق‌تر بداند، شاهد فقر عظیم منابع علمی گردد. نتیجه چنین روشی آن است که به جای تولید علم، سیاست برخی از گذشتگان، یعنی شرح و حاشیه‌نویسی، به نحوی ناخوشایندتر در فرهنگ ما ریشه بدواند. آنان این مقدار تواضع داشتند که خود را حاشیه‌نویس و شارح آثار بزرگان بدانند، حال آنکه محققان مورد بحث ما خود را بزرگ‌تر از همه آنان می‌دانند. زبان چنین روشی بعد از چند دهه خود را به خوبی نشان می‌دهد.

۳.۵. داوری بیرونی

کسی که از بیرون به وضع پیش آمده، یعنی کلی‌گویی‌ها، بایکوت‌ها و عدم ارجاع‌ها می‌نگرد، اگر از اصل مسئله بی‌خبر باشد، چه بسا این تصور برایش پیش آید که در عرصه علمی کسی کاری انجام ن داده است و ما هنوز در آغاز راهیم. برای مثال اگر کسی کتابی بنویسد و از منطق عدم ارجاع به معاصران سود جوید، حاصل کار او اثری خواهد بود با منابعی که ممکن است متعلق به سی سال قبل و پیش‌تر از آن باشد. خواننده این اثر ممکن است دچار این پندار شود که طی این سی سال اخیر، جز کتابی که در دست دارد، مطلبی در این حوزه نوشته نشده است؛ حال آنکه این عمل خیانت در حق علم و گمراه کردن خواننده به شمار می‌رود. این مسئله هنگامی خطرتر می‌گردد که مسئله عدم ارجاع به یک بیماری همه‌گیر تبدیل شود. برای آنکه تصور روشنی از این مسئله داشته باشیم، کافی است منابع آثار جدید غربی، که گاه تاریخ نشر ۲۰۱۱ میلادی، یعنی سال جاری، را بر خود دارند، با آثاری در کشورمان که منابع آن به سختی از دهه پنجاه یا شصت هجری می‌گذرد، مقایسه کنیم.

۳.۶. آشکار شدن مسئله

اما مسئله به این سادگی نیست و امروزه وجود بانک‌های اطلاعاتی و نشریات اطلاع‌رسانی امکان باخبری از موقعیت هر حوزه‌ای را فراهم می‌سازند. در نتیجه زیان کار اصلی این روش

خود محقق است. زیرا خوانندگان دیر یا زود متوجه وجود آثار دیگری در حوزه تخصصی‌اش می‌شوند و ممکن است عدم ارجاع وی را به معاصران، به دو شکل تفسیر کنند و بگویند که یا او از حوزه کاری خود بی‌خبر است و یا حاضر نیست به آنها ارجاع دهد. هیچ یک از این دو تفسیر به سود وی نیست؛ اولی بیانگر فقر علمی و دومی گویای ضعف اخلاقی است.

۴. ضرورت ارجاع به معاصران

از تحلیل بالا به نیکی ضرورت ارجاع دادن را می‌توان به دست آورد. زیرا پیامدهای فوق خود سبب‌هایی استوار برای ارجاع به شمار می‌روند، با این حال توجه و ارجاع به نوشته‌های معاصران به دلایل زیر ضروری به شمار می‌رود:

۱. پیش‌برد علم

۲. کمک به خواننده

۳. ارج نهادن به کوشش دیگران

۴. انتظار رفتار متقابل

۵. رعایت اصول اخلاقی

۶. کمک به محققان جوان

۴.۱. پیش‌برد علم

مهم‌ترین وظیفه پژوهشگر آن است که خود را بخشی از جامعه علمی بداند و بکوشد تا به گسترش آفاق آن کمی کند و سنجی بر این بنای در حال ساخت بیفزاید. این کار هنگامی ممکن است که راه رفته دیگران را دوباره نییماید و از آنجا که آنان متوقف شده‌اند کار را ادامه دهد. از آنجا که علم هویت جمعی دارد و این سلسله از گذشته به حال کشیده شده است و به آینده می‌پیوندد، محقق وظیفه دارد تا بی‌توجه به مسئله زمان و به اصطلاح حجاب معاصر، در ارزیابی خود کار هر کس را در جای خودش قرار دهد و در این روش، معاصران را استثنا نکنند. هنگامی می‌توان به این هدف دست یافت و به علم مدد رساند که در مقام محقق هم به محققان دیگر و هم به خوانندگان خود بگوییم که در زمینه تخصصی ما بحث تا کجا پیش رفته و محققان تاکنون چه دستاوردهایی داشته‌اند. این کار مستلزم آن است که به معاصران، فارغ از علائق شخصی خود، ارجاع دهیم، آثار آنان را به مثابه پیشینه کار خود معرفی کنیم و اگر هم لازم شد به جای تحقیق مجدد به یافته‌های آنان استناد کنیم و اگر نقدی بر آنان داریم، در قالب علمی آن را مطرح سازیم.

۴.۲. کمک به خواننده

پژوهشگر تنها تولید علم نمی‌کند، افزون بر آن لازم است که به گسترش آن میان خوانندگان و غیرحرفه‌ای‌ها کمک کند و آنان را با یافته‌های علمی جدید آشنا سازد. در نتیجه هنگامی که محقق در کار خود به معاصران خویش استناد می‌کند، بر خواننده خویش دریچه‌ای می‌گشاید

تا او بتواند در صورت تمایل دانش خود را در آن عرصه با رجوع به آن منبع بگستراند، یا اگر محقق بر آن اثر نقدی دارد، با دانش خود خواننده را با ابعاد دیگر بحث آشنا سازد. این مسئله به خصوص درباره برخی از ترجمه‌ها یا حتی کارهای تألیفی صادق است. برای مثال به تازگی کتاب معروف محمد اقبال لاهوری به نام بازسازی اندیشه دینی در اسلام، به دست آقای محمد بقایی ماکان ترجمه شده است (اقبال لاهوری، ۱۳۷۹). این کتاب پیش‌تر به دست مرحوم احمد آرام ترجمه و منتشر شده و در دسترس است (اقبال لاهوری، [بی‌تا]). با این حال، مترجم بعدی این اثر در مقدمه خود اشاره‌ای به این ترجمه نکرده است. نگارنده در مقام خواننده‌ای پیگیر که هر دو ترجمه را خوانده است، علاقه‌مند است بداند که آیا ترجمه مرحوم آرام از نظر آقای بقایی پذیرفتنی بوده است یا نه. اگر مقبول بوده است، در آن صورت انگیزه وی از ترجمه مجدد آن چیست؟ اگر هم نامقبول است، آن ترجمه چه اشکالاتی دارد؟ ولی این سکوت، راه را بر دانستن ما بسته است. حال آنکه اشارتی به این مسئله هم می‌توانست برای کسی که بی‌خبر از آن ترجمه است، مفید باشد و او را به مقایسه این دو ترجمه برانگیزد و هم برای کسانی که از ترجمه پیشین باخبر بودند، دلیل اقدام مترجم را روشن کند.

تعبیری نیز که استاد کزازی در مقدمه ایلیداد درباره نبود ترجمه‌ای «سخته و ستوار» کرده است، می‌تواند به دو معنا باشد. یکی آنکه هیچ ترجمه‌ای از این متن به فارسی نیست، که درست نیست. دیگر آنکه ترجمه موجود سخته و استوار نیست. لیکن نگارنده سخت‌خواستار آن بود که بداند ترجمه قبلی چه اشکال یا اشکالاتی دارد، زیرا پیش‌تر آن را خوانده بوده است. اگر ایشان توضیحی در این باره می‌دادند، از جهات بسیاری به خواننده‌ای که امکان دسترسی یا خواندن متن فرانسوی یا یونانی آن را ندارد، مفید بود و به رشد دانش او در این عرصه کمک می‌کرد. از برخی اشارات مرحوم محمدحسن لطفی به دست می‌آید که ترجمه مرحوم نفیسی کاستی‌هایی دارد. برای مثال ایشان پس از ترجمه مصراعی از ایلیداد در کتاب خود می‌افزاید: «متأسفانه این مصرع در ترجمه شیوای ایلیداد به قلم مرحوم سعید نفیسی چنانکه باید از آب در نیامده است» (یگر، ۱۳۷۶، ج ۱: پانوشست ۴۶-۴۵) آقای کزازی که وقت فراوانی را صرف ترجمه و عرضه این کتاب کرده است، با توضیحاتی در این باره می‌توانست افزون بر نشان دادن دقت نظر خود، بر مهارت مقایسه و فهم متون از سوی خوانندگان نیز بیفزاید.

۴.۳. ارج نهادن به کوشش دیگران

یکی از مهم‌ترین کارکردهای ارجاع به معاصران و پیش‌قدمان یک عرصه، ارج نهادن به پویندگان مسیر علم است. این کار به همگان خاطر نشان می‌سازد که اگر کسی عمری را صرف پژوهش کرد و کاری ارجمند عرضه داشت، در زمان حیاتش و یا با مرگش فراموش نخواهد شد و همواره یادش و نامش زنده خواهد بود. بدین ترتیب، ارجاع به معاصران، هم قدردانی از محققان است و هم فراخوانی به دیگران برای پیوستن به جامعه علمی. برخلاف تصور برخی کسان، هنگامی

که به معاصران خود ارجاع می‌دهیم و به آنان استناد می‌کنیم، ریزه‌خوار سفره آنان نشده‌ایم، بلکه دین خود را به علم و معرفت ادا نموده و تنها به وظیفه خود عمل کرده‌ایم. نمونه‌ای از مسئله را در ارجاع آقای خسروشاهی می‌یابیم. وی هنگام گردآوری قصه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی متوجه می‌شود که بر اثر تأخیر در نشر این قصه‌ها: «مرحوم ابوالفضل قاسمی این داستان‌ها را [...] تحت عنوان قصه‌های استاد در سال ۱۳۵۳ منتشر» ساخت. در نتیجه و «برای مراعات حق تقدم ایشان مطلبی را که در مقدمه خود» نوشته بود در این گردآوری نقل می‌کند: «تا علاوه بر آگاهی از یک دیدگاه، کوشش مرحوم قاسمی را پاس داشته» باشد (حسینی اسدآبادی، ۱۳۷۹: ۲۵۵). بدین ترتیب، طی یک «یادآوری» این گونه خدمت علمی دیگران را پاس می‌دارد.

۴.۴. انتظار رفتار متقابل

احتمالاً هیچ نویسنده‌ای انتظار ندارد که از سوی معاصرانش نادیده گرفته شود. در نتیجه، مسائل اخلاقی به کنار، عقل حکم می‌کند که هر کسی خواستار آن است که از سوی دیگران جدی گرفته شود، باید متقابلاً آنان را جدی بگیرد. این اعتقاد مستلزم آن است که به نویسندگان معاصر خود، فارغ از توجه به سن یا منزلت اجتماعی آنان، ارجاع دهیم و مطمئن باشیم که دیگران نیز همین کار را خواهند کرد.

۴.۵. رعایت اصول اخلاقی

محقق، چه به عنوان انسان و چه در مقام محقق باید شرافت و اصول اخلاقی را رعایت کند. مقتضای این اصول آن است که ارزش علمی کسی را بر اساس منزلت اجتماعی یا سن و سال وی ارزیابی نکنیم. یا اگر از کسی خوشمان نمی‌آید و از او کینه‌ای به دل داریم، آن را به ساحت علم و دانش نکشانیم. این کمترین انتظاری است که از پژوهشگران می‌توان انتظار داشت. در حقارت انسان همین بس، که نفرت و کینه، دیده خردش را کور کند و نتواند قدرت علمی رقیبش را ببیند و یا از سر ترس و رقابت اثرش را نادیده انگارد. چنین کسی نه تنها از برکات علمی دیگران محروم می‌شود و از کمال اخلاقی باز می‌ماند، مضحکه دیگران نیز خواهد شد. چنین نیست که اگر کسی از سر نفرت و کینه معاصران خود را نادیده بگیرد، کسی متوجه آن نخواهد شد. این باور خطا است، حق همان گفته امام متقیان است که فرمود:

ما اضر احد شیئاً الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه؛ هیچ کس چیزی را در دل نهان نکرد، جز اینکه در سخنان بی‌اندیشه‌اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار (سیدرضی، ۱۳۷۰، حکمت ۲۶: ۳۶۴).

از این رو، اگر در پی کمال اخلاقی باشیم، ملزم به ارجاع به معاصران و توجه به آنها خواهیم بود. اگر هم در پی حفظ آبروی خود باشیم، باز به حکم عقل، باید از رذائل اخلاقی که نهان ما را بر ملا می‌سازد بپرهیزیم. هنگامی که من نویسنده، به‌رغم دشمنی با حریف یا رقیبی، به اثر او ارجاع می‌دهم، به خوانندگان و اعضای جامعه علمی نشان داده‌ام که فراتر از عقده‌های شخصی خود پیش می‌روم.

۴.۶. کمک به محققان جوان

ارجاع دادن به معاصران لزوماً به معنای کوچک شدن در برابر دیگری نیست، به ویژه اگر آن دیگری محقق جوان‌تر از ما باشد. بر عکس چه بسا به معنای توجه به جوانان و پرورش دادن آنان و تشویق آنان به دنبال کردن این مسیر باشد.^۱ هنگامی که استادی کارآموده و فرسوده راه تحقیق، به محقق جوانی که کمتر از نیمی از عمر او را دارد ارجاع می‌دهد، لزوماً به معنای ضعف این استاد پیر و قوت آن محقق جوان نیست. بلکه می‌تواند به این معنا باشد که استاد با این کارش عملاً آن محقق جوان را به جامعه علمی معرفی کرده است و مسیر رشد پژوهشی او را هموارتر کرده و به او نشاط، امید، و قوتی برای پوییدن این راه ناهموار بخشیده است. سخن کوتاه، به دلایل علمی و اخلاقی محققان باید که هر جا از نظر علمی لازم بود و استناد به دیگران ضرورت یافت، به منابع مورد نظر، تنها بر اساس معیارهای علمی، نه سنجش‌هایی از قبیل سن و سال و هم‌روزگاری محققان، ارجاع دهند و به تحلیل آثارشان بپردازند.

۵. موارد استثنا

با در نظر گرفت مباحث بالا، به نظر می‌رسد که باید هر جا که لازم گشت، بدون استثنا، به معاصران ارجاع داد. با این حال به نظر می‌رسد که پس از اندکی تأمل می‌توان در دیوار کلیت این حکم رخنه‌ای ایجاد کرد و مواردی را به عنوان استثنا بر شمرد. این استثنای احتمالی عبارت‌اند از:

۱. وجود نمونه‌های فراوان

۲. پیشکسوتی و پیری

۳. مونتاژکاری

۴. بدیع نبودن

۵. مقابله به مثل

۵.۱. وجود نمونه‌های فراوان

در برخی عرصه‌ها نوشته‌های معاصران چنان فراوان است که ارجاع دادن به همه آنها، برای پژوهشگر دشوار می‌شود. برای مثال طی چند دهه اخیر ترجمه‌های متعددی از کتب دینی مانند قرآن کریم، نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه منتشر شده است، یا پژوهش‌های متعددی درباره امامت وجود دارد. در اینجا می‌توان از اصل بالا با اندکی تسامح گذشت و ارجاع ندادن را به دلیل فراوانی منابع دانست، نه پرهیز از ارجاع به معاصران. البته در اینجا نیز محقق ملزم است که به آثار اصیل حوزه خود ارجاع دهد و به دلیل فراوانی منابع یکسره آنها را فراموش نکند.

۵.۲. پیشکسوتی و پیری

گاه این تصور پیش می‌آید که پیشکسوتان علمی و پیران عرصه تحقیق، به دلیل افزایش

۱ این نکته درست را جناب آقای سیدمحمدعلی ابازی به من یادآور شد، که از این بابت از ایشان سپاسگزارم.

سن، کهولت و نداشتن حوصله تتبع و از آن بالاتر، نداشتن فرصت یا توان مطالعه منابع تازه از ارجاع دادن به معاصران خویش معاف هستند. در اینجا با کسانی مواجه هستیم که عمری را صرف تحقیق و کمک به رشد و شکوفایی بخشی از گستره دانش کرده‌اند، و اینک به دلایلی صرفاً یا عمدتاً جسمانی، از ارجاع به معاصران خودداری می‌کنند. درباره این استثنا باید گفت که اگر واقعاً کسی دیگر فرصت و حوصله مطالعه ندارد، همان بهتر که از پژوهش و نوشتن باز ایستد. زیرا ادامه این کار، نه تنها به گسترش دانش کمکی نمی‌کند، بلکه اعتبار به دست آمده همان پیشکشوت را به تدریج مخدوش می‌سازد. با این همه در فرهنگ ما نوعی تسامح در قبال پیشکشوتان دیده می‌شود. از این رو، با کمی تحفظ، فعلاً از این استثنا می‌گذریم تا این بحث اندکی پخته‌تر گردد.

۵.۳. مونتازکاری

عده‌ای به نام تحقیق، چسب و قیچی به دست گرفته و مطالب این و آن را گردآوری یا کپی - پیست^۱ می‌کنند و با نام‌های فریبایی چون «تحقیق بدیع»، «بکر»، «تازه»، «نگاهی دیگر»، «پژوهشی ژرف و تحقیقی شگرف»، و «از زاویه‌ای دیگر» منتشر می‌کنند.^۲ آیا محقق ملزم است که به این آثار نیز ارجاع دهد؟ در پاسخ به این مورد باید گفت که فرض کلی این نوشته آن است که محققان هنگام مواجهه با همگنان محقق خود، به صرف هم‌روزگاری نباید از ارجاع یا استناد به آنان خودداری کنند. محقق نیز کسی است که با کوششی اصیل و با رعایت اصول و اخلاقیات پژوهش در پی تولید علم، گستردن مرزهای دانش و ترویج آن است. لیکن کسانی که با سرمایه علمی دیگران تجارت می‌کنند، محقق به شمار نمی‌روند. آنان سارقانی هستند در لباس علم، که به علم و عالمان لطمه می‌زنند و ارجاع دادن و استناد کردن به آنان، در واقع نوعی همکاری با این نوع سرقت است. البته محقق می‌تواند به قصد رسوا کردن این قبیل شیوه‌ها، در آثار خود به آنان اشاره و کارشان را نقد کند.

۵.۴. بدیع نبودن

در میان معاصران خود شاهد کسانی هستیم که تنها به کلی‌گویی یا بازگویی گفته‌ها می‌پردازند و خود سخنی تازه ندارند. آیا می‌توان از ارجاع به آنان خودداری کرد؟ آری. به نظر می‌رسد که این استثنا نیز خارج از فرض اصلی این نوشتار باشد. سخن در جایی است که محقق نکته‌ای تازه گفته است، ولی تنها به جرم هم‌روزگار بودن از استناد به او خودداری می‌شود. اما در قبال کسانی که تنها وظیفه خود را بازگویی بازگفته‌ها می‌دانند، تکلیفی برای نقل و ارجاع، مگر به قصد نقد و ادب‌آموزی، نداریم.

۵.۵. مقابله به مثل

برخی از محققان به گونه‌ای اصیل به پیش‌برد دانش یاری می‌رسانند و معیارهای علمی

1. Copy and Paste

۲ برای بحث بیشتر در این باره، نک: غش در پژوهش، غلامرضا گلی‌زواره، آینه پژوهش، شماره ۸۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۲.

را رعایت می‌کنند، ولی مهم‌ترین نقصشان آن است که از ارجاع دادن به معاصران خویش سخت پرهیز دارند و حتی هنگام انتخاب متنی برای مطالعه و ارجاع دادن، دقت می‌کنند که نویسنده آن یکی دو دهه از آنان مسن‌تر باشد؛ که برخی از این کسان را می‌توان به‌نام نشان داد و کتاب‌نامه کارشان گواه آن است. برخی نیز در گفت‌وگوهای خصوصی مدعی به کارگیری این شیوه هستند. آیا با این کسان می‌توان مقابله یا معامله به مثل کرد و از ارجاع به آنان خودداری ورزید؟ پاسخ به این پرسش اندکی دشوار است. از سویی مقابله، در این مورد چه بسا ممکن است ما را تا حد همان کسان پایین آورد و حقیر سازد و همه پیامدهای بالا را برایمان داشته باشد. از سوی دیگر چنین کسانی عملاً با رفتار خود، گویی خود را از رعایت قواعد اخلاقی صنفی محققان و پژوهشگران آزاد دانسته‌اند، در نتیجه ما تکلیفی در قبال آنان به مثابه پژوهشگر نداریم. گاه ترغیب می‌شویم که به دستور قرآن کریم عمل کنیم و بدی را به نیکی پاسخ دهیم (سوره فصلت، آیه ۳۴). زمانی نیز وسوسه می‌گردیم که با تنقیح مناط به دستور دیگری از قرآن کریم عمل کنیم که اجازه مقابله را به ما می‌دهد (سوره بقره، آیه ۱۹۴). به نظر می‌رسد که در مجموع، سیاست مقابله در اینجا مناسب‌تر باشد و طبق منطق کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است، باید با چنین کسی آینه‌وار رفتار کرد، یعنی رفتار ما همچون آینه‌ای زشتی کارش را به او نشان دهد. می‌توان در این مورد، به تعبیر فقها، از قاعده الزام غیرامامی به احکام مذهب خویش سود جست. طبق این قاعده، با هر کس، می‌توان طبق الزامات فقهی و احکام مورد قبول خودش برخورد کرد و او را به نتایج آن ملزم ساخت. این قاعده که مستند به روایات متعددی از امامان علیهم السلام است، مبنای احکام فقهی متعددی از سوی عالمان شیعه بوده است (اسلامی، ۱۳۸۶ الف: فصل نهم). با این حال می‌توان دامنه آن را از احکام فقهی فراتر برد و از آن، نه بر اساس مقابله به مثل بلکه، به مانند شیوه‌ای برای الزام هر کس به مقبولات خویش سود جست و در نتیجه از ارجاع دادن به کسی که خود معتقد به ارجاع به معاصران نیست خودداری کرد و کسی را که ترجیح داده است در جزیره‌ای بسته برای خودش بنویسد، به حال خود گذاشت. در این صورت ما از او انتقام نگرفته‌ایم، بلکه عملاً او را به نتایج منطق خودش ملزم ساخته‌ایم. هرچند بدین ترتیب، جامعه علمی عملاً او را به حاشیه رانده است. واقع آن است که در این مورد خاص، نگارنده به دلیل برخی دیده‌ها و خواننده‌ها، هنوز به نتیجه‌ای مشخص نرسیده است و هرچند دلایل قانع‌کننده‌ای برای ارجاع ندادن به این گونه کسان دارد، باز احساس می‌کند که در عرصه علم، لازم است به اینان، فارغ از رفتاری که خود دارند، ارجاع داد و پیش‌برد دانش را مقدم بر مصالح شخصی شمرد.

۶. معیاری برای موارد دشوار

می‌توان موارد استثنایی دیگری بر سیاهه بالا افزود که برخی از آنها دشوار و تصمیم‌گیری درباره آنها سخت است. از این رو نیازمند قاعده‌ای روشن هستیم تا تکلیف ما را در برابر این

نمونه‌ها مشخص سازد. به نظر می‌رسد که می‌توان به چنین قاعده‌ای دست یافت. نخستین اصل راهنمای ما در عرصه تحقیق آن است که کارهای دیگران را بی‌ارزش ندانیم و کمتر از حقیقتشان ارزیابی نکنیم. این همان دستور قرآن کریم است که ما را از کم‌شماری داشته‌ها و میراث دیگران بر حذر می‌دارد (سوره اعراف، آیه ۸۵). از این رو، اصل کلی آن است که کار هر کسی را فارغ از مسائلی مانند هم‌روزگاری و معاصرت، درست ارزیابی کنیم. هر جا نیز که خواستیم از این اصل عدول کنیم و تردید داشتیم که رفتارمان درست است یا نه، می‌توانیم به دستور العملی که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره تعیین کرده است رجوع کنیم. به گفته ایشان:

اجعل نفسک میزناً فیما بینک و بین غیرک، فاحب لغیرک ماتحب لنفسک واکره له ما تکره لها؛

خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار. پس آنچه برای خود دوست می‌داری، برای جز خود دوست بدار و آنچه تو را خوش نیاید، برای او ناخوش بشمار (سیدرضی، ۱۳۷۰، نامه ۳۱: ۳۰۱). طبق این قاعده، که قاعده زرین نامیده می‌شود، و عام‌ترین قاعده اخلاقی جهان است و ادیان و مکاتب اخلاقی گذشته و حال آن را پذیرفته‌اند (اسلامی، ۱۳۸۶ب)، می‌توان قاعده‌ای به این صورت به دست داد: من دوست ندارم، دیگر محققان و نویسندگان از ارجاع دادن و استناد به آثار من، به دلیل سن، موقعیت اجتماعی، مسائل شخصی و دلایل غیر علمی و نامرتبب خودداری کنند. در نتیجه من نیز نباید به همین دلایل، از ارجاع به دیگران بپرهیزم. این قاعده ما را از بسیاری از ابهامات باز می‌دارد و از تصمیم‌گیری‌های سلیقه‌ای حفظ می‌کند.

جمع‌بندی

برخی محققان از اشاره و ارجاع به آثار محققان معاصر خویش پرهیز می‌کنند. این کار به دلایل متعددی، مانند جهل، نفرت و تکبر صورت می‌گیرد. این رفتار پیامدهایی ناپذیرفتنی دارد، از جمله آنکه موجب دوباره‌کاری، فقر تولید علمی، داوری منفی کسانی که از بیرون به ادبیات تحقیق می‌نگرند و نقد نشدن آثار ضعیف می‌گردد. در حالی که ارجاع به آثار معاصران برای تولید علم ضرورت دارد و به جامعه علمی یاری می‌دهد تا آثار موجود بهتر بازشناسی و بررسی شود و کارهای قوی تجلیل و آثار ضعیف به حاشیه رانده شود و پژوهشگران به ادامه کار تشویق گردند. حاصل آنکه عدم ارجاع پژوهشگران به محققان معاصر خود، در تحلیل نهایی عمدتاً یا زاده فقر علمی یا ضعف اخلاقی است و رواج چنین شیوه‌ای به دانش و دانشوران زبان می‌زند و هویت جمعی علم را مخدوش می‌کند. لذا باید به جد از آن دوری کرد.

منابع

۱. قرآن کریم. (۱۳۷۴). عبدالمحمد آیتی. تهران: سروش.
۲. ابن حزم الأندلسی، علی بن احمد. (۱۹۸۳). *التقريب لحد المنطق و المدخل اليه بالالفاظ العاميه و الامثله الفقهيه*. در رسائل ابن حزم الأندلسی. تحقیق احسان عباس. بیروت: المؤسسة العربيه للدراسات و النشر.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). *مقدمه ابن خلدون*. محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد. [بی تا]. *وفیات الاعیان و ابناء الزمان*. تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر.
۵. ابن طفیل، محمد بن عبدالملک. (۱۳۶۰). *زنده بیدار*. بدیع الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. استور، آنتونی. (۱۳۷۵). *فروید*. حسن مرندی. تهران: طرح نو.
۷. اسلامی، سیدحسن. (۱۳۸۳). *اخلاق نقد*. قم: نشر معارف.
۸. اسلامی، سیدحسن. (۱۳۸۶ الف). *اندیشه‌نامه بلاغی*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.
۹. اسلامی، سیدحسن. (۱۳۸۶ ب). *قاعده زرین در حدیث و اخلاق*. علوم حدیث. شماره ۴۶-۴۵. پاییز و زمستان.
۱۰. اقبال لاهوری. محمد. [بی تا]. *احیای فکر دینی در اسلام*. احمد آرام. تهران: نشر پژوهش‌های اسلامی.
۱۱. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۷۹). *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*. محمد بقایی (ماکان). تهران: فردوس.
۱۲. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: علم.
۱۳. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله. (۱۴۱۰ ق). *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*. بیروت: دارالفکر.
۱۴. حسینی اسدآبادی، سیدجمال‌الدین. (۱۳۷۹). *مجموعه رسائل و مقالات سیدجمال‌الدین*. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. تهران: کلبه شروق و قم: مرکز بررسی‌های اسلامی.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). *نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر.
۱۶. سعدی. (۱۳۷۴). *گلستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
۱۷. سید رضی. (۱۳۷۰). *گردآورنده نهج البلاغه*. سیدجعفر شهیدی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۸. سیدحسینی، رضا. (۱۳۸۰). *فرهنگ آثار: معرفی آثار مکتوب ملل جهان از آغاز تا امروز*. تهران: سروش. ۱۳۸۰.
۱۹. فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). *آیین نگارش مقاله علمی - پژوهشی*. تهران: سخن.
۲۰. مغنیه، محمدجواد. (۲۰۰۰). *مقالات*. بیروت: دار و مکتبه الهلال و دارالجواد.
۲۱. منصوریان، یزدان. (۱۳۸۸). *البته واضح و مبرهن است که ... نقدی بر کتاب مقاله‌نویسی ضیاء موحد*. کتاب ماه کلیات، شماره ۱۴۰. مرداد.
۲۲. موحد، ضیاء. (۱۳۸۷). *البته واضح و مبرهن است که ... رساله‌ای در مقاله‌نویسی*. تهران: نیلوفر.
۲۳. هومر. (۱۳۷۳ الف). *اودیسسه*. سعید نفیسی. تهران: انتشارات عملی و فرهنگی.
۲۴. هومر. (۱۳۷۳ ب). *ایلیاد*. سعید نفیسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۵. هومر. (۱۳۷۷). *ایلیاد*. میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
۲۶. هومر. (۱۳۷۹). *ادیسسه*. میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
۲۷. یگر، ورنر. (۱۳۷۶). *پایدیا*. محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی.